

چرا داکتر کاکر استقلال و شاه امان الله و مشروطه خواهان را تخریب میکند ؟ (متن مکمل هر سه بخش)

تا شخص سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

محقق موشگاف و توانای کشور داکتر زمانی که "خدا بود یارش"، در بخش پنجم مقاله خویش تحت عنوان « پوهاند حسن کاکر نابغه و کاشف بزرگ یا بزرگترین تحریف نگار و جعلکار تاریخ معاصر افغانستان؟»، پوهاند کاکر را به حیث وکیل منافع استعمار انگلیس بر ضد افتخارات ملی افغانستان ثابت ساخته، و مثالهای فراوانی از نوشته ها و کتابهای او را بدست میدهد. شناختن این رخ چهره داکتر کاکر برای همه وطن دوستان و آزادی خواهان و عناصر ضد استعمار بسیار ضروری است.



پوهاند حسن کاکر

داکتر زمانی در بخش پنجم مقاله اش مشت این تحریف نگار تاریخ را در عبارت زیر چنین باز میکند: « آقای داکتر حسن کاکر قبل از نقد این قلم بر کتابش با مهارت تمام و جعل کاری اسناد میکوشید در رابطه با ترور شخصیت غازی امان الله خان و مشروطه خواهان و یاران ضد استعماری شان طوری وانمود نماید که آنچه او میگوید و مینویسد، به مامورین و ایجنت های انگلیسی ربطی نداشته، بلکه گفتار آگاهان و صائب نظران مانند منشی علی احمدخان شالیزی (مومند) و حامیان (بخوانید دشمنان) غازی امان الله خان مانند شیخ محبوب علی و عزیز هندی میباشد. اما بعد از آنکه تشت رسوائی آقای کاکر از بام افتاد و دیده شد آنچه او میگوید، تکرار و نشخوار تبلیغات فتنه انگیز انگلیسی میباشد، او دیگر به یک وکیل مدافع و مستقیم استعمار و انگلیس ها تبدیل شده است ¹».

من واقعاً تا زمانی که کتاب «د پاچا امان الله واکمنی ته یوه نوی کتنه» تألیف داکتر کاکر، از سوی شخصیت آگاه، و حقیقت پرست وطن داکتر زمانی، مورد نقد و ارزیابی قرار نگرفته بود و از طریق رسانه های جمعی در اختیار خوانندگان قرار نگرفته بود، به داکتر کاکر به حیث یک شخص تحصیل کرده و استاد تاریخ، بسیار احترام قایل بودم، اما پس از خواندن نقد مستدل و مستند آقای داکتر زمانی « مروری بر کتاب دوره امانی پوهاند کاکر»، آنچه اخلاص و احترام من از وی زایل گردید، زیرا برای من ثابت گردید که کتاب «سقوط امان الله» که منبع و مبنای اصلی کتاب داکتر کاکر قرار گرفته، نویسنده اصلی آن «شیخ علی محبوب» یکی از جوایس انگلیس در کابل بوده است، و داکتر کاکر بجای معرفی نویسنده کتاب، از نام منشی علی احمدخان شالیزی نوشته های یک اجنت انگلیس را آگاهانه

¹ http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zamani_abr_peramun-naweshta-hai-hassan-kakar--1.pdf

بخورد خوانندگان اثر خود داده است.

از روی نقد داکتر زمانی بر کتاب کاکر، واضح میگردد که محتویات کتاب **(دپاچان امان الله واکمنی ته یوه نوی کتنه)** صد در صد برضد نهضت مشروطیت دوم و محصل استقلال کشور شاه امان الله نوشته شده است.

چیزیکه مرا و هرانسان وطن دوست و هوا داراستقلال کشور را متأثر میسازد، اینست که چرا درحق تاریخ وطن ما از جانب کسی که سالهای زیادی در پوهنتون کابل برکرسی تاریخ تکیه زده بود، چنین خیانتی سر زده و چیزهای به خورد شاگردان و علاقمندان تاریخ کشور کرده است که براساس نقد داکتر زمانی، جعل و تحریف صریح تاریخ شمرده میشود. **جعل و تحریف تاریخ، خیانت به انسان و توهین به خرد و عقل بشریت است! کسانی که سعی در تحریف تاریخ مینمایند، وهدف شان فریب دادن مردم از طریق وارونه جلوه دادن واقعیت های تاریخی باشد، انسانهای خاین و بی وجدان اند.**

داکتر رضوی غزنوی مرحوم، سابق مدیر مجله آریانای انجمن تاریخ، دراین خصوص گفته زیبایی دارد و میگوید: **«هیچ جنایتی درحق تاریخ بدتر از آلودن تاریخ به دروغ نیست.»** و سپس از قول ابوالفضل بیهقی، مورخ دربار سلطان مسعود غزنوی نکته بس ارزشمندی را نقل میکند که گفته است: **«روانیست درتاریخ تذبذب و تحریف کردن.»**²

پس از مطالعه نقد داکتر زمانی، و با اعتقاد به سخن بیهقی، من هم مقالتی تحت عنوان **«هموطنان عزیز، کتاب داکتر کاکر (دپاچان امان الله واکمنی ته یوه نوی کتنه) را از لیست مآخذ خود حذف کنید!»** در تقبیح تحریف نگاری داکتر کاکر نوشتم و درافغان جرمن آنلاین به نشر سپردم و کتاب مورد نقد داکتر زمانی را از کتابخانه خود درسطل زباله انداختم.

من قبلاً نقدهای زیادی بر نوشته های تنک مایه (سطحی) داکتر کاکر که بر کتاب میرمحمد صدیق فرهنگ و تاریخ غبار نوشته بود، خوانده ام و ازاینکه او را در زیر لنت و کوب پاسخ های استوار هواداران آن دو مورخ کشور، افتاده میدیدم، دلم به حالش میسوخت. ولی حالا که می بینم او یک چنین عنصر ضد ملی و دشمن استقلال کشور و محصل آن (غازی امان الله خان) از آب بدر آمد، با خود میگویم که آن کوبیدن ها حقیقش بود و کاش قبل ازاین من به نیات خاینانه او پی می بردم تا سخت به جوابش می پرداختم.

آقای داکتر زمانی میگوید: **«از ورای نوشته اخیر آقای کاکر که در یکی از ویب سایت ها تحت عنوان «اندرباب نوشته های شاغلو زمانی و سیستانی» به نشر رسیده است، میتوان به وضاحت دید که بی اعتنای و بی توجهی او در انتخاب منابع و مآخذ آثارش، نا آگاهانه و تصادفی نیست . او این بار نیز آگاهانه و ماهرانه سعی ورزیده است برای موجه نشان دادن اتهاماتش علیه غازی امان الله خان و مشروطه خواهان و حامیان ضد انگلیسی نهضت اماتی، به یک نوشته دیگر شبیه «سقوط امان الله» تحت عنوان «زوال غازی امان الله خان» توسل جوید.** او باز هم با تحریف و جعلکاری بزرگ دیگری کوشیده است هویت اصلی نویسنده آن، عزیز هندی، موقعیت و نقش او در رویداد های دوره اماتی، و موقف و مقاصد سیاسی اش را پنهان نماید.»³

داکتر زمانی با دقت و تحقیق استادانه ، در همین بخش از نقدش، ثابت ساخته است که **عزیز هندی**، مثل موهن لال کشمیری یکی از جواسیس کارگشته انگلیسی بوده و بدستور انگلیس در جمله مهاجرین هندی به کابل آمده و بعد در حلقه انقلابیون هندی شامل شده و از آن طریق خود را به شاه امان الله نزدیک و آشنا ساخته است و سپس نیات و نظریات شاه و فعالیت های انقلابیون هندی را به انگلیسها گزارش می داده است. و در پایان وظیفه خود کتاب **«زوال امان الله خان»** را نیز برای خوشنودی بادران انگلیسی خود نوشته است. واینک داکتر کاکر [این عزیز هندی ثانی] 85 سال بعد از آن دوره طلایی تاریخ کشور، آن کتاب را ترجمه کرده و برای تخریب غازی امان الله خان و بی مایه گی نهضت مشروطیت دوم و رژیم اماتی به رخ حامیان و مخالفان آن رژیم کشیده است.

²-افغانستان در پنج قرن اخیر، ج2، ص1108، مقاله (نقدی برنظرشتابزده یک پوهاند)از داکتر رضوی غزنوی
³--pdf4http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/zamani_abr_peramun-naweshta-hai-hassan-kakar-

ضرب المثل معروفی داریم که میگویند: «از روباه پرسیدند شاهدت کیست؟ گفت: دمم!» حال هم وقتی داکتر زمانی از آقای کاکر پرسیده تا برای تردید نقد بر کتاب خود، اسنادی ارائه کند که ثقه و با اعتبار باشد. مگر او بجای اثبات کتاب منسوب به منشی علی احمدخان غزنوی، کتاب عزیز هندی را شاهد می آورد. اما این بار نیز بخت با وی یاری نکرد و تیرش بخطا رفت و عزیز هندی نیز جاسوس انگلیس از آب بدر آمد، معهداً پوهاند با لجاجت بر صحت ادعای خود پای میفشارد و این لجاجت نشان میدهد که ریگی در کفش خود آقای پوهاند موجود است.

داکتر کاکر بدون حیاء از ملت افغان، از منافع انگلیس دفاع میکند، سعی مینماید تا درخشان ترین دوره تاریخ افغانستان را که همانا دوره امانی است، تخریب کند و با دلایل و براهین ناپخته و جعلکاریهای ضد ملی، میخواهد آن دوره تنور و تجدد و تعلیم و تعمیم معارف و استقلال طلبی را، یک دوره نا مطلوب و ضد مردمی ثابت کند. بی اهمیت شمردن دوره امانی، مسخره کردن استقلال کشور است؛ استقلال که پدران و نیاکان با شهادت این ملت آنرا با خون خویش بدست آورده اند. بی اهمیت ساختن دوره امانی، در حقیقت ریدن به روی تاریخ این ملت است. اگر ما این دوره از تاریخ کشور را برای ملت خود یک دوره بیداری ملی و تجدد خواهی و رنسانس قابل افتخار ندانیم، اصلاً ما تاریخی نداریم تا فرزندان ما آنرا بیاموزند.

داکتر کاکر، در هیچ جایی از نوشته هایش از جنبش مشروطیت دوم برهبری محمود طرزی که مساعی آن جنبش منجر به تحصیل استقلال کشور گردید، یاد نمیکند و حتی از کتابی که در این زمینه از سوی علامه حبیبی نوشته شده و در آن قربانیان استبداد و خطرات و خاطرات مشروطه خواهان در آن تشریح شده است نیز ذکری نمیکند. گویی که حبیبی و غبار و پوهنیار سید مسعود و پوهاند سید سعدالدین هاشمی و دیگران هر چیزی که در مورد مشروطه خواهان افغانستان نوشته اند، افسانه و یا دروغ باشد!

در حالی داکتر کاکر، از لحاظ علمیت در تاریخ کشور و مبارزه بر ضد استبداد و استعمار، به خاک پای غبار و علامه حبیبی نمی رسد. علامه حبیبی، در مورد مساعی مشروطه خواهان دوم و شاه امان الله چنین مینویسد: «باید به حیث یک مشاهد بی طرف بنویسم که: اعضای مهم در صف اول و دیگر صفوف پانین مشروطیت دوم، تا وقتی که اقتدار سیاسی را بدست نگرفته بودند، مساعی آنها مخلصانه و درخور قدر دانی بوده و قربانی های ایشان مشکور است، زیرا منجر به تبدیل رژیم کهن و فرسوده و بنیان گذار افغانستان نوین بوده و در نتیجه مساعی ایشان ده میداء حیات جدید⁴ بدست آمد و یا آغاز شد که در تاریخ افغانستان فراموش ناشدنی است. و ده سال دوره امانی روی هم رفته ایام میمون و نیک تاریخ این مملکت شمرده می شود که مسنول سوء عاقبت عوامل مغرض خارجی و داخلی است.

اما شخص شاه مرحوم آزادی بخشای این مملکت، امان الله خان غازی (علیه الرحمه) هم یک جوان مخلص نیکدل و خیرخواه افغانستان بود که عشقی به وطن و مردم خود داشت و در بدست آوردن و بنیان گذاری ده میداء مذکور توجه و سعی و تلاش او دخیل بود و بنابراین تاریخ افغانستان او را به نیکی یاد خواهد کرد و نسل جدید باید قدر عمل او را بدانند و همواره نامش را به نیکی یاد دارند، زیرا اعمال نیکش بر سهوها می چربید.⁵

حسن کاکر در اصل لغمانی است. او در لغمان شامل مکتب شده و بعداً در لیسه احمدشاه بابا در قندهار و سپس در دارالمعلمین کابل آموزش دیده و از فاکولته ادبیات پوهنتون کابل لیسانس گرفته است. و پس از مدتی کار در پشتو توله، عازم انگلستان شده و بعد از 14 سال بنام داکتر رشته تاریخ در 1974 از انگلستان به افغانستان برگشت⁶ و در پوهنخی ادبیات و علوم بشری بحیث استاد تاریخ به شاگردانش تاریخ معاصر افغانستان را تدریس مینمود. من نمیدانم که وی در تاریخ معاصر افغانستان، از جنبش مشروطیت که نتایج کار و تلاش شان، استقلال افغانستان بود، چه تصویری به شاگردان خود داده باشد؟ واز تجاوزات انگلیس بر افغانستان و شکست شان به

⁴ حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ دوم، ص 130-131

⁵ حبیبی، جنبش مشروطیت، ص 168 چاپ اول، مطابق ص 181 چاپ دوم

⁶ فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج2، ص 1112

شاگردان چی برداشت و چی تعبیری کرده باشد؟ زیرا از نوشته هایش برمی آید که مقولاتی چون: وطن دوستی و آزادی خواهی و استقلال ملی برایش اهمیت و ارزشی ندارد، پس او از کدام زاویه و از چه دیدگاهی سه بار شکست فضیحت بار انگلیسها را از سوی مردم افغانستان به شاگردانش تشریح و تدریس میکرده است؟

از نوشته های داکتر کاکر درخارج از کشور معلوم میگردد که او پرستیژ و حیثیت انگلیس را برحیثیت و غرور و جانبازی مردم افغانستان ترجیح میدهد. و به خاطر همین انگلیس مشربی است که او از وجود دوشیزه ملالی، این سمبول شهامت و وطن پرستی زن افغان، در جنگ میوند، انکار میکند و با انکار از وجود ملالی، میخواهد اهمیت پیروزی افغانها را در جنگ میوند، به صفر ضرب کند تا دل مریبان انگلیس خود را خوشنود بسازد. درحالی که ریش سفیدان محل از ملالی میوند و از موقعیت ده وقریه اش که منسوب بقوم خوگیانی بوده، هنوز خاطراتی دارند.

داکتر کاکر، همچنان سید جمال الدین افغان را، افغان نه، بلکه ایرانی می شمارد، تا مردم افغانستان را از افتخار داشتن یک فرزند مبارز و آگاه و پرنبوغ که عمرش را در راه بیداری ملل اسلامی و اتحاد مردم تحت ستم استعمار بریتانیای کبیر، وقف کرده بود. و از ترکیه تا مصر و هند و ایران و شام و روسیه و انگلستان جولانگه تبلیغات او بود، و همه جا مردم را برای طرد استعمار و نابودی سلاطین مستبد دست نشانده انگلیس از سرزمین های شان به قیام دعوت میکرد، محروم سازد.

تأثیرات اندیشه های سید جمال الدین افغانی بود که یکی از شاگردانش (محمودطریزی) را وادار ساخت از شام (سوریه) به کشور باز گردد و دست به انتشار جریده «سراج الاخبار افغانیه» بزند و در روشنایی این چراغ بیداری ضد انگلیسی، دسته ها و حلقه هایی از افراد و اشخاص با فهم و وطن دوست را متشکل کند و به نیات و آرزوهای سید جامه عمل بپوشد و پس از میان بردن یگانه مانع رسیدن به استقلال (امیر حبیب الله خان)، قیام (جهاد) برضد سلطه انگلیس را براه اندازد و سر انجام استعمار انگلیس را وادار نماید تا به استرداد استقلال افغانستان تن در دهد و دست از مداخله در امور سیاست خارجی کشور بردارد.

بنابراین داکتر کاکر با آگاهی از اصل و منشاء موضوع، میخواهد سید جمال الدین افغانی را تخریب نماید و اینجا و آنجا در محافل خصوصی او را، ایرانی معرفی میکند تا احياناً از محبوبیتش در میان افغانها بکاهد.⁷ درحالی که سید جمالدین فرزند سید صفدر، باشنده اسعدآبا ولایت کنر افغانستان می باشد. داکتر سید خلیل الله هاشمیان از اولاده و خانواده سید هاشم خان کنری که هنوز حیات دارند و با سید مذکور منسوب به یک خانواده اند، در این رابطه مقالات نوشته اند و اطلاعات دقیقی ارائه کرده اند.

پوهاند حبیبی نیز در تاریخ مختصر افغانستان، از جد خانواده سید جمال الدین بنام پیربابا (سید علی ترمذی) یاد میکند که در زمان همایون پسر بابر به هند آورده شد و بعد به سرزمین بین اتک و کابل جابجا گردید.⁸ و برخی از اولاده اش در منطقه پشد در ولایت کنر از اعتبار و نفوذ بسیاری برخوردار بودند.

در سیمناری که در عهد جمهوری داودخان بمنظور درک و شناخت افکار و نظریات سید جمال الدین افغانی در کابل تدویر یافته بود، همه صاحب نظران داخلی و خارجی به افغانیت سید شک نکرده و حتی یکی از اشتراک کنندگان سیمنار (داکتر ایرج افشار ایرانی، به قول داکتر اکرم عثمان، سندی با خط و کتابت سید جمال الدین افغانی را به اعضای سیمنار نشان داد که ثابت میساخت، آن کتابت و امضاء از خود سید است که خود را افغانی معرفی کرده بود.) مقبره پرشکوه سید جمال الدین افغان که از سوی کشور مصر در قلب پوهنتون کابل اعمار شده است، شاهد زنده افغانی بودن سید است. بدون تردید اگر سید جمال الدین، افغان نمی بود و ایرانی می بود، دولت ایران هرگز اجازه نمیداد تا جسدش را از ترکیه به افغانستان انتقال دهند و در کابل بخاک سپارند!

با ذکر نکات فوق، داکتر کاکر میخواهد با تخریب عناصر ملی و مبارز تاریخ افغانستان، در واقع تاریخ کشور را بی محتوا بسازد تا چیزی برای آموختن به فرزندان این کشور وجود نداشته باشد. و معلوم دار ملتی که تاریخ

⁷ داکتر زمانی، مقاله (داکتر کاکر... بزرگترین تحریف نگار و جعلکار تاریخ معاصر افغانستان) (افغان جرمن آنلاین 2016)

⁸ حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، چاپ پشاور، ص 222

نداشته باشد به اسانی یوغ بیگانه را برگردن می نهد و تن به غلامی ونوگری بیگانه میدهد، اینست پیام اصلی نوشته های داکتر کاکر که خواست انگلیس و دشمنان تاریخ ما است.

خوشبختانه شخصیت ملی آگاه ، داکتر عبدالرحمن زمانی با نگارش مقاله انتقادی جدیدش تحت عنوان: «پوهاند حسن کاکر...، بزرگترین تحریف نگار و جعلکار تاریخ معاصر افغانستان» بزودی چهره ضد ملی داکتر کاکر، این نوکر وفادار انگلیس را به هموطنان حقیقت پسند و آزادیخواه ما معرفی نمود. سلسله مقالات داکتر زمانی را میتوان در پاسخ به یاوه گونی های داکتر کاکر در پورتال افغان جرمن آنلاین مطالعه کرد و از آنها آموخت.

داکتر کاکر انتقام انگلیس را از تاریخ افغانستان میکشد!

داکتر رضوی غزنوی، در مورد کاکر مینویسد که: «حسن کاکر... [ازسوی پشتوتولنه] برای ادامه تحصیلات به لندن اعزام شده و چهارده سال در آنجا مانده تا ماستری و داکتری دریافت داشته (1961-1974)⁹

اگر 14 سال حضور کاکر در انگلستان در عهد ظاهرشاه حقیقت داشته باشد، میتوان این سوال را مطرح کرد که : آیا کس گفته میتواند که در عهد ظاهرشاه چنین چانس طلایی (بورس تحصیل) نصیب کسی دیگری هم شده باشد؟ فکر میکنم که چنین بورسی نصیب هیچ افغانی بغیر از کاکر نشده است. ولی نتیجه اش برای مردم افغانستان چی بود؟ صفر. زیرا از زمان برگشت به افغانستان او نتوانست یک کار علمی هم سنگ «افغانستان در مسیرتاریخ» از مرحوم غبار، یا «افغانستان در پنج قرن اخیر» از مرحوم فرهنگ، یا هم طراز «جنش مشروطیت در افغانستان» از علامه حبیبی، به جامعه افغانی تقدیم کند. حتی در مورد نام های افغان و افغانستان و پتان و پشتون نیز، کاردرخور توجه نکرده است. و رساله ای که او شهکار علمی خود می شمارد، به اندازه مقاله «نام افغان و افغانستان در متون کهن تاریخی» از این قلم محتوا و ارزش ندارد. درحالی که من از او به مراتب با استعداد تر و با ذکاوتراستم، حتی برای یک ماه هم جهت تحصیل بخارج از کشور فرستاده نشده ام، چونکه مثل او واسطه ای نداشتم.

ناگفته نباید گذشت که در دوره ظاهرشاه محصلان افغانی معمولاً بیشتر از دو سال چانس تحصیل در کشورهای اروپا و امریکا را نداشتند و مجبور بودند در مدت مذکور با سخت کوشی سند بدست آورند و به کشور باز گردند، در غیر آن مدد معاش و دیگر امتیازات خود را از دست میدادند. ولی جناب کاکر در مدت معینه موفق بدیافت سند ماستری نشد. از آنجای که به فحوای مقوله (مریی داری مریا بخور) مدت تحصیلش تمدید گردید، دوسالش به هفت سال تمدید گردید، مگر بازهم موفق بدیافت ماستری نشد. خلاصه کاکر مدت 14 سال در انگلستان باقی ماند، تا بالاخره با دیپلوم ماستری به افغانستان برگشت.

به روایت داکتر زمانی: « آقای کاکر مدت هفت سال در انگلستان مشغول آموزش و تنها دست آوردش ماستری در تاریخ بود. او درین مدت هفت سال نتوانست به گرفتن دکتورا موفق شود. گرفتن دکتورای افتخاری اش، چند سال بعد به فرمایش امریکایی ها داستان دیگرست که باید خودش تشریح کند.»¹⁰

من یقین دارم که اگر بجای این انسان کم استعداد ، وزارت معارف چنین لطفی در حق کسانی دیگری میکرد، میتواندست 7 نفر را برای دو، دو سال تحصیل در کشورهای مثل: انگلیس و امریکا و جرمنی و فرانسه و هند و غیره مستفید گرداند که هر یک با دیپلوم فوق لیسانس خود برگردند و در خدمت فرزندان وطن قرارگیرند. چنانکه کاندید اکادمیسین صدیق روهی با بورس دوساله از بیروت دیپلوم (ماستری) بدست آورد و با صلاحیت ترین نویسنده و دانشمند عرصه تعلیم و تربیت در اکادمی علوم افغانستان بشمار میرفت.

اما داکتر کاکر چگونه توانست، موافقت مقام وزارت معارف را از یک طرف و موافقت پوهنتون آکسفورد انگلیس را از سوی دیگر، نه برای 2 یا 3 سال، بلکه برای 14 سال بدست آورد ??? راز و رمز بدست آوردن ویزای

⁹ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج2، ص 1112

¹⁰ - داکتر زمانی، مقاله (داکتر کاکر... بزرگترین تحریف نگار و جعلکار تاریخ معاصر افغانستان، (بخش 4) افغان جرمن آنلاین 2016

14 سال اقامت در انگلستان را در زمان ظاهرشاهی، جز سازمانهای مخفی انگلیس، کسی دیگری نمیداند. اما منطق حکم میکند که باید زیرکانه نیم کاسه ای بوده باشد!

از آنجای که انگلیس ها از دست افغانها دل پر خون دارند و در هر بار تجاوز خود بر افغانستان تلفات زیادی داده اند و مهمتر از همه در جنگ استقلال افغانستان، شهرت شکست ناپذیری انگلیس در جهان سخت صدمه دیده بود، و بعد از آن مستعمرات انگلیس در آسیا و آفریقا با الهام از جنگ استقلال افغانستان، یکی پی دیگر سر به طغیان برداشتند و خواهان استقلال خود شدند و به استقلال رسیدند. به همین دلیل یکی از سیاستمداران انگلیس، بنام "جورج روزکپیل" در ۴ جون ۱۹۱۹ نوشت: «**امان الله خان آتشی را بر افروخت که مدتها را در بر خواهد گرفت تا ما آنرا خاموش کنیم.**»¹¹.

واقعیت همین بود که امان الله خان آتشی آزادی خواهی و استقلال طلبی را در قلمرو امپراطوری بریتانیا برافروخته بود که تا پارچه پارچه شدن امپراطوری انگلیس همچنان شعله ور بود.

بنابراین انگلیسها برای انتقام کشی از امان الله خان، و هواداران او، نه تنها برای از میان برداشتن فزونی آن غازی مرد توطئه چینی نمودند، چنانکه بیش از ده بار تا اواخر سال 1920، علیه شاه سوء قصد اجرا گردید، ولی هیچیک از این سوء قصدها مطابق میل انگلیس ها برآورده نشد، تا اینکه توسط روحانیون وابسته به خود ابتدا به غتشاش منگل را براه انداخت تا از محبوبیت شاه بکاهد و بر اقتصاد کم بنیة ملی صدمه وارد کند و مانع ریفورم های اجتماعی رژیم امانی گردد. و پس از آن که شاه دست به سفر طولانی به اروپا زد، سیل اتهامات ناروا و میان تهی بوسیله جواسیس و روحانیون وابسته، با همیاری بعضی از رجال دولتی و تفتین های همفریز سفیر انگلیس در کابل، برضد شاه و ملکه ثریا در میان مردم جاری گردید.

در زمان سفرشاه به اروپا، جواسیس انگلیس و مطبوعات آن کشور هر روز و هر هفته یک موضوع تازه را بشمول عکس های برهنه ملکه در میان قبایل سرحدی پخش میکردند و توسط ملاها در پنج وقت نماز بگوش مردم رسانده میشد. بنابراین دیری نگذشت که اغتشاش مردم در شینوار و بعد در کوهدامن علیه شاه امان الله براه افتاد و منتج به سقوط رژیم امانی گردید. اما از آنجای که شاه از محبوبیت خاصی در میان مردم هنوز برخوردار بود، و موفقیت نادرخان بر بچه سقو را به امید بازگشت شاه امان الله استقبال کرده بودند، و وقتی دیدند که نادرخان آنها را فریب داده و خود پادشاهی را تصاحب کرده و آزادیخواهان و مشروطه خواهان ضد انگلیس را یکی بعد دیگری سربسته نیست میکند، در صدد انتقام از نادرشاه برآمدند، اما قبل از ترور نادرخان، نادرشاه دستور ترور امان الله خان را در خارج از کشور صادر کرده بود. تلاش های اجنتان نادرشاه و هاشم خان صدراعظم در کتاب «**بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس علیه حکومت امانی**» بطور دقیق شرح یافته است.

میتوان گفت که کینه انگلیس با گذشت یکصد سال تا هنوز نسبت به غازی امان الله خان از میان نرفته است و بنابراین اکنون بخاطر بی ارزش جلوه دادن استقلال افغانستان، یک عنصر ضعیف النفس را از میان پشتونها جستجو کردند که در رشته تاریخ تحصیل کرده باشد و به نسل های جوان تاریخ را تدریس کند. چه کسی بهتر از حسن کاکر میتوانست در بدل بورس دکترای تاریخ، تن به چنین ذلت و خیانتی بدهد و برای اثبات اخلاص خود به منافع و مطامع انگلیس، منورترین و وطن پرست ترین زعم کشور را تخریب کند؟ معلومدار اگر هرکسی دیگر از میان اقوام دیگر کشور می بود، خیلی زودتر از این رسوا میگردد و نفرین و انزجار مردم نسبت به او ابراز میشد، متأسفانه اکنون آگاه میشویم که یک عنصر پشتون آنهم در سطح داکترتاریخ کمر به تخریب تاریخ مبارزات مردم ما و از جمله تاریخ استقلال و محصل آن شاه امان الله غازی بسته است و بیش از 40 سال میشود که مرموزانه استقلال افغانستان و شاه امان الله، و نهضت مشروطیت را که فصول زرین تاریخ کشور را میسازند، تخریب میکند!

¹¹ - ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ترجمه کوهسار کابلی، صص ۱، ۱۲، نیز مقاله اخیر داکتر زمانی درباره داکتر کاکر (بخش پنجم)

بالاخره این مورخ جعلکار و تحریفگر تاریخ بوسیله داکتر زمانی و نقد استوار و اصولی اش: «**مروری بر کتاب دوره امانی پوهاند کاکر**»، افشاء گردید و توجه دیگر هموطنان آزادی دوست و حامیان استقلال و رژیم مترقی امانی را به نوشته های تخریب کارانه داکتر کاکر جلب کرد. تعدادی از عاشقان استقلال و ارادتمندان نهضت مشروطیت دوم و امانیست های پاک طین با شهادت اخلاقی و ملی از موضعگیری داکتر زمانی حمایت کردند و بر طبل تحریف نگاری و جعل کاری تاریخ داکتر کاکر هرچه سخت کوبیدند و او را رسوای عام و خاص نمودند. خداوند داکتر زمانی را همواره موفق داشته باشد که شهادت بخرج دادند و مشت این داکتر جعلکار و منحرف را باز کردند و چهره کاذب او را به افغانهای وطن پرست و آزادی دوست بر ملا و سیاه نمودند.

داکتر کاکر در عهد اقتدار خلق و پرچم چه تدریس میکرد؟

امین فرهنگ مقاله یی بنام تبصره بردومکتوب دارد که در اخیر کتاب پدرش به نشر رسیده است. او در مقاله خود این حکم کاکر را که: «**فرهنگ یک چپی دموکراتیک مربوط به پرچم است**»¹²، رد کرده میگوید که کاکر در زمان اقتدار تره کی مقاله مینوشته و درجراید کابل به نشر میرسانده است. او ادرس یکی دو مقاله کاکر را چنین بدست میدهد و مینویسد: «**دکتور کاکر در انیس مورخه ماه سرطان سال 1357 در عصر تره کی مقاله تحت عنوان «امیر عبدالرحمن و سردار داود» نشر و در آن ضمن مقایسه این دو زمامدار افغانی هر دو را ظالم، بی کفایت و ضد منافع ملی قلمداد نموده و در نتیجه گیری اخیر زمامداران آن وقت کشور را (سال 1357) نظر به اینکه از بین ملت پیا خاسته و مشکلات کشور را بیشتر درک نموده اند با کفایت گفته آینده خوبی برای افغانستان پیش بینی فرموده اند.** [مراجعه شود به روزنامه انیس، 6 سرطان. کاکر در عهد بیرک کارمل نیز مقاله ای تحت عنوان «نگاهی به حکومت و جامعه افغانستان در دوره امارت امیر عبدالرحمن خان» نوشت و در مجله آریانا شماره دوم- سرطان - سنبله س 1359 به نشر سپرد.»¹³

در تائید کلام داکتر امین باید افزود که داکتر کاکر به دو دلیل با حاکمیت خلقی سمپتی داشت، یکی بخاطر اینکه حاکمیت از دست خاندان محمدزانی که به قبیله بزرگ درانی منسوبند، بدست قبیله غلزی افتاد. زیرا هنوز هم در قندهار غلزی ها میگویند که درانی ها پادشاهی را از دست ماغصب کرده اند، چون تره کی و امین از رهبران خلقی هردو مربوط به قوم غلزی بودند. متأسفانه این ذهنیت با عبارت مختلف تا هنوز از سوی اکثریت قبیله غلزی اعم از تحصیل کرده و تحصیل نکرده و از داکتر تاریخ تا کمونست و دموکرات و لیبرال و غیره تکرار میشود.

دوم از این جهت که فرزندان داکتر کاکر (اعم از پسر و دختر) همگی عضویت حزب دموکراتیک خلق را داشتند. بنابراین بزرگان حزب یعنی تره کی و امین هردو او را خوب می شناختند که اگر خودش به حزب دموکراتیک سمپاتی نمی داشت، چگونه فرزندان خود را اجازه میداد که به عضویت حزب درآیند. اینکه فرزندان کاکر قبل از کودتای ثور به حزب مذکور جذب شده بودند یا بعد از کودتای ثور، دقیقاً برای من معلوم نیست، اما از آنجایی که خسر بره داکتر کاکر، یکی از اعضای ارشد حزب بود و در وزارت اقوام و قبایل در عهد داکتر نجیب در مقام معین یا رئیس اداری کار میکرد و به جناح پرچم منسوب بود، نقش او را نباید در جلب و جذب فرزندان داکتر کاکر از نظر بدور داشت. و همو بود که در آخر کاکر را از زندان نجیب نجات داد.

چیز دیگری که سمپتی و همنوایی داکتر کاکر را با حاکمیت خلق و پرچم نشان میدهد اینست که وی از 1357 تا 1366 در افغانستان باقی ماند، آیا کاکر گفته میتواند که در دوره کارمل، و حضور پر رنگ مشاورین شوروی در پوهنتون کابل، که تمام نصاب تعلیمی و تحصیلی وزارت معارف و تحصیلات عالی دچار دگرگونی گردید و مطابق ایدیالوژی مارکسیزم - لنینیسم عیار گردید، داکتر کاکر، به محصلان تاریخ، چی چیزی غیر از ماتریالیسم تاریخی و سوسیالیسم علمی تدریس میکرد؟ آیا کدام روزی بر این نصاب تعلیمی و تحصیلی در داخل یا خارج پوهنتون

¹² فرهنگ، ج 2، ص 1081

¹³ فرهنگ، ج 2، ص 1081

اعتراض کرده و به رسم احتجاج صنف را ترک گفته است؟ هرگز نه! آیا سطری یا صفحه ای برضد تدریس مارکسیزم (0) لنینیزم به شاگردان و فرزندان افغانستان نوشته است؟ اگر نوشته باشد، در کدام روزنامه و کدام جریده با چه متن و مضمونی نوشته و به چاپ رسانده است، نشان بدهد! در غیر این صورت نباید خود را به عنوان یک شخصیت سیاسی مطرح کند و بگوید که برضد رژیم تره کی و کارمل و نجیب مبارزه میکرده است؟ وی چنان آدم ترسو و بزدل است که حتی بعد از خروج خود از کشور، و رسیدن به امریکا هم، جرئت نکرد تا برضد رهبران رژیم خلق-پرچم، یا دولت تنظیم های چپاولگرتحت رهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود و غیره تنظیم های بنیادگرا و یا برضد بمبادرمانهای خانمانسوز امریکا و ناتو در مناطق پشتون نشین در دوران حکومت کرزی یک صفحه در رسانه های برون مرزی بنویسد. پس کجای این آدم به یک عنصر مبارز ضد تجاوز و ضد اشغال¹⁴ می ماند؟

تعبیرداکتر کاکراز استرداد استقلال:

با آنکه من جواب مستند و مستدل داکتر زمانی را برای هفت پشت داکتر کاکر واعوان وانصارش کافی میدانم و قصد جواب به لاطایلات داکتر کاکر را در مورد خود نداشتم، مگر چیزی که مرا وادار به نوشتن این سطور نمود، تعبیرنادرست و غلط و خنده آور داکتر کاکر از استقلال است. کاکر بی شرمانه تحت حمایتی انگلیس را بر استرداد استقلال ترجیح میدهد و از این موضع خود دفاع هم میکند.

داکتر کاکر در نقد خود بر کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، آنجا که فرهنگ میگوید: «اسقلال افغانستان دوره جدیدی را در تاریخ کشور آغاز نمود»، جمله پرت (بی منطقی) نوشته است که از لحاظ محتوای خود مخالفت آشکار با استرداد استقلال و ضدیت با محصل استقلال یعنی شاه امان الله است. جمله کاکر چنین است: «استرداد استقلال یک موضوع رفع محدودیت بود که بالای روابط خارجی افغانستان وارد شده است غیر از آن افغانستان در سایر ساحات بکلی آزاد بود و در واقع امیر عبدالرحمن خان این محدودیت را در سال 1880 پذیرفته بود.»¹⁵

نه خیر آقای داکتر، افغانستان استقلال سیاسی خود را با اولین قرارداد انگلیسها با شاه شجاع در 1809 از دست داده بود، نه در زمان امیر عبدالرحمن خان. من اسناد و شواهد از دست دادن استقلال خارجی شاهان و امیران افغانستان را از زمان شاه شجاع تا مرگ امیر حبیب الله، در مقاله ای مفصلی بجواب داکتر ستانیزی که در مورد استرداد استقلال کشور سخنانی شبیه شما در سال 2014 ابراز کرده بود، زیر عنوان «آقای ستانیزی! برای بی اعتبار ساختن استقلال کشور، چقدر پول از انگلیس و پاکستان گرفته اید؟» نوشتم و در پورتال افغان جرمن آنلاین نشر کردم که مورد استقبال و وسیع عناصر ملی قرار گرفت. اکنون با خواندن این نوشته شما در ذهنم تداعی شد که داکتر ستانیزی هم ملهم از اندیشه های مخرب شما بوده است. کاش در آزمون شما به دفاع از داکتر ستانیزی برمی خاستید تا نام شما را نیز در عنوان مقاله ام پهلوی نام وی علاوه می کردم. شما برای درک از دست دادن استقلال خارجی افغانستان یک بار به کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» (صفحه 995) سری بزنید. در آنجا متن تمام قرار دادهای رسمی افغانستان با انگلیس و روس آمده است.

مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر، فرهنگ در رابطه به این جمله داکتر کاکر این طور مینویسد: «پیش از این من از غرب زدگی کاکر صحبت کردم، جمله بالا که هدف آن واضحاً دفاع از سیاست دولت انگلیس در افغانستان و

¹⁴ - من کر شوم اگر در اکادمی علوم از کسی شنیده باشم که داکتر کاکر بخاطر مبارزه برضد رژیم خلقی زندانی شده است. در نامه های نماینده سازمان عفو بین المللی (آرماکورا) عنوانی هریک از اعضای شورای انقلابی که من نیز یکی از آنها بودم، تقریباً چنین تذکر رفته بود: (داکتر کاکر استاد پوهنتون میخواست است از کابل به لغمان برای دیدار خانواده اش برود مگر در راه سفر، او را به اتهام فرار از کشور دستگیر کرده و زندانی ساخته اند. عفو بین المللی از هر عضو شورای انقلابی تقاضا کرده بود تا او را عفو نمایند.) و بالاخره عریضه خود داکتر کاکر با وساطت خسر بره اش (که یک حزبی سرشناس بود) برای من نیز نشان داده شد که در آن تقاضای عفو شده بود. روزی که موضوع عفو کاکر از سوی عبدالرحیم هاتف در هیئت رئیسه شورای انقلابی مطرح گردید، در آنجا نیز کسی از مخالفت پوهاند کاکر، با رژیم حرفی بر زبان نراند و صرف احتمال فرار او از کشور مطرح گردید و بالاخره در همان جلسه به رهائی اش نظر داده شد.

¹⁵ فرهنگ، همان، ص 1057

روش زمامداری ماضی در قبول حیثیت تحت الحمایگی و کوچک نشان دادن استقلال است، نشان میدهد که وی علاوه بر غرب زندگی، به انگلیس گرانی هم گرفتار می باشد. بهرحال پاسخ من به سوال او در این مورد آن است که استقلال بذات خود پیش آمد و دگر گونی عمده ای بود که دوره بعدی را از دوره پیشین جدا کرد، زیرا که با اعلان استقلال دروازه مملکت بروی جهان باز شد. افکار و نظریات جدید در کشور گسترش یافت و اقتصاد آن از مرحله تبادله محدود جنسی به مرحله داد و ستد پولی وارد گردید و روابط تجارتي و فرهنگی با نقاط مختلف برقرار گردید. این نظرکار که تحت الحمایگی در برابر دولت برتانیه را مرادف به آزادی می شمارد از جانب مردم افغانستان تانید نمی شود. و اینجاست که باید پرسید، **آخر هدف زندگی چیست؟** کار به هرفکری که باشد، **نزد افغانها کیف و عصاره زندگی طوری که از مبارزات شان در طول تاریخ معلوم میشود، مستقل زیستن است**¹⁶، نه زندگی در سایه حمایت بریتانیای کبیر.¹⁷

با توجه به جواب مرحوم فرهنگ، استنباط میشود که این استاد تاریخ تا مغز استخوان به انگلیس و سیاست استعماری آن (تحت الحمایگی) دل باخته است! این مورخ استعمارچشیده، متأسفانه فرق بین تحت الحمایگی و استقلال را نمیداند و یا میداند و خود را به کوچه حسن چپ (استعمار) میزند! اگر کار در عوض 14 سال تحصیل خود در انگلستان، به یک انگلیس استحاله شده باشد، نباید از مردم آزادی دوست افغانستان انتظار داشته باشد که آنها هم مثل او تحت الحمایگی را بر آزادی و استقلال سیاسی خود ترجیح بدهند.

داکتر کار باید بداند که استرداد استقلال کشور در 1919، دست آورد بزرگ جنبش مشروطیت دوم و ماحصل جهاد مردم افغانستان تحت رهبری شاه امان الله، برضد سلطه 110 ساله استعمار انگلیس بر استقلال خارجی کشور بود که با امضای قرارداد صلح راولپندی، افغانستان وارد مرحله تازه ای از زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود شد. مرحله ای که با جنبش قانون سازی و تاسیس مراکز تعلیمی و تحصیلی برای عموم مردم کشور همراه بود. ایجاد مناسبات سیاسی مستقل با کشورهای خارجی و تاسیس سفارت های افغانی در کشورهای متحابه و پذیرفتن سفیران کشورهای متحابه در کابل، مبارزه با فساد اداری و قطع امتیازات مستمری به خاندان محمدزانی، و سران قبایل و روحانیون متنفذ و تعمیم ارزش های دیگر اجتماعی در کشور.

در این مرحله از تاریخ کشور بود که افغانستان برای اولین بار صاحب یک قانون اساسی مدرن و عصری گردید. قانونی که در **فصل حقوق عمومی**: اصول برابری و آزادی شخصی و لغو اسارت و بردگی، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و حق ملکیت شخصی و مصنونیت مسکن و منع مصادره دارانی و لغو بیگار و شکنجه و مجازات غیرقانونی و غیره نکات برجسته و اساسی بازتاب یافته بود (مواد: ۹ و ۱۰، ۲۲، ۲۴). بنابر حکم ماده 11 این قانون، در حدود 700 تن غلام و کنیز هزاره در شهر کابل از منازل اربابان خود برآمدند.

بگفته محقق دانمارکی استا اولسن: «در این قانون اساسی برای مردم افغانستان همان حقوقی پیش بینی گردیده بود که در قوانین لیبرال غربی وجود داشت. هويت ملی بحيث «افغان» از طریق حفظ حقوق برابر برای همه رعایای کشور تأمین میشد. این قانون اساسی در جامعه افغانستان انقلابی بود، نه تنها بخاطر اینکه حقوق مدنی شهروندان را اعتراف، عملیه دستگاه دولت را تنظیم و اصل مسنولیت کابینه را معین میکرد، بلکه همچنان به این دلیل که اقتدار پادشاه را محدود و تابع قانون می ساخت (ماده ۷) مقاطعه رادیکال از حاکمیت شخصی و استبدادی مروج در افغانستان بود.»¹⁸

در پرتو مفاد همین قانون اساسی بود که اقلیت های دینی و مذهبی اجازه یافتند تا مناسک مذهبی خود را بطور مناسبی بجا آورند. غبار نوشته است که: «روح این مواد قانونی، آن بود که در عمل تطبیق میشد و از لوٹ کذب و

¹⁶ - برای درک اهمیت استقلال کشور پوهاند کاکر را به خواندن مقاله (شاه امان الله خان و استرداد استقلال افغانستان - مجتمع جامعه مدنی افغانستان) حواله میدهم تا این مقاله را بخوانند و خود را آگاه سازند.

¹⁷ - فرهنگ، همان اثر ج 2، ص 1143

¹⁸ - استا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر، ص ۱۲۴

ریا و فریبکاری میرا بود. چنانکه مراسم مذهبی و تکیه گاه های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. در مجالس مشوره ولایات قندهار و غزنی و جلال آباد و انجمن معارف کابل، یک یک نفر نمایندگان انتخابی هندوهای افغانستان شامل و در امور اداره سهیم گردیدند و قید رنگ زرد از دستار و معجز هندوها با باقیات پول جزیه (طبق فرمان حمل ۱۲۹۹ ش = ۱۹۲۰ شاه امان الله خان) مرفوع گردید. و اولاد هندو در مدارس ملکی و نظامی (لیسه های حبیبیه و حربیه) و افسری اردو قبول شد و دیگر تبعیض و تفریق از نظر نژاد و زبان و مذهب و قبیله وجود نداشت، معاش مستمری و نسبی عشیره محمد زانی و خوانین و امتیازات روحانیون لغو گردید و ملت در حقوق با هم مساوی شد.¹⁹ امان الله خان به اهل تشیع افغانستان احترام عمیق میگذاشت و به تکیه خانه های شان میرفت و در دهرمسال هندوها در مراسم مذهبی شان شرکت می نمود.

از آنجایی که تأسیس و انکشاف تعلیم و تربیت یکی از وظایف اصلی دولت بشمار میرفت و این امر در تحقق تحولات اجتماعی نقش مؤثر داشت، لذا دولت امانی به تأسیس مکاتب در مرکز و ولایات پرداخت و بر طبق ماده ۶۸ قانون اساسی تحصیل دوره ابتدائیه را اجباری ساخت و در پایتخت علاوه بر لیسه حبیبیه، لیسه های امان و امانی تأسیس گردید که در آنها استادان جرمنی و فرانسوی تدریس میکردند. افزون بر آن مکاتب رشدیه غازی، رشدیه استقلال، تلگراف، رسامی، نجاری، معماری، زراعت، دارالعلوم عربی، رشدیه مستورات، رشدیه جلال آباد، رشدیه قندهار، رشدیه هرات، دارالمعلمین هرات، رشدیه مزارشریف، رشدیه قطغن، مکتب پولیس، موزیک، قالدین بافی، تدبیر منزل زنانه، مکتب طبیه، مستورات، خلاصه بیشتر از ۳۲۲ باب مکاتب ابتدائیه در تمام ولایات کشور تأسیس گردید. و چندسال بعد سه صد نفر از شاگردان افغانی به کشور های چون: فرانسه، جرمنی، ایتالیا، اتحادشوروی، و ترکیه غرض فراگیری رشته های مختلف علوم و تخنیک اعزام شدند.²⁰

شاه امان الله در اوایل سال ۱۳۰۰ ش (= ۱۹۲۱ م) اعزام ۳۰۰ تن متعلم را برای تحصیل به خارج منظور کرد. از جمله صد نفر به اروپا و دوصد نفر به هند که از آنجمله نیز صد نفر برای تحصیلات عالی اروپا در هند آماده میشدند. و برای مراقبت متعلمین مفتشینی نیز تعیین شده بودند که با شاگردان افغانی بخارج میرفتند. در همان سال بتعداد ۳۵ نفر شاگرد بر علاوه هدایت الله پسر شاه تحت نظر سردار محمد عزیز به فرانسه و ۴۸ تن دیگر تحت راهنمای سیدقاسم خان به آلمان فرستاده شدند. و باز در سال ۱۳۰۱ تعداد دیگری از شاگردان بخارج فرستاده شدند.²¹ شاه امان الله عشق بیکرانی به تعلیم و تربیه و تعمیم سواد در مملکت داشت. چنانکه در یکی از بیانیه های خودگفت: «من هر قدر در باب ترقی و بهبودی شما ملت تفکر نموده ام بدون علم دیگر راهی نیافته ام و پایه اول علم، مکتب است... چون چنین است نیک بدانید که بخیر شما بوده و شما را براه مستقیم مایل ساخته میخوام با کمال سویه از عالم باخبر شوید و ترقی کنید، تا کی در این مغاک جهل بوده از عالم بی خبر و از علم محروم باشید.»²²

در بیانیه دیگری شاه با الفاظ ساده و عام فهم خطاب بمردم اظهار نمود «... امروز که ما و شما علماء و فضلاء را بنظر عزت و احترام می نگریم تماماً از برکت علم است، باید بیش از پیش در تحصیل آن کوشید. آیا نمی بینید و خجالت نمی کشید از آنهایی که نسبت بما و شما صاحب کمال و عزت و اجلال هستند و بر ما فخر ها میکنند. حکومت شما ومن عاجز کوشش ها کردیم و مکتب ها را از برای تحصیل علم جهت اولاد شما ملت تشکیل دادیم پس چرا کاهلی می نمایند و در اخذ تعلیم تنبلی میورزید؟ ... از برای خدا در مقابل این همه زحمات و دلسوزی حکومت خویش چرا اولادهای خود را بمکتب داخل نمی کنید؟ چرا بر حیات و آینده اولادهای خود دلسوزی نمی کنید که بی علم و جاهل و بیکیکمال میمانند. والله اگر شما بمکتب نرفتید خود را بدست خود خراب می نمایند.»²³

19- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ۱، ص ۷۹۴

20- غبار، در مسیر تاریخ، ص ۷۹۲

21- سیستانی، علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ، چاپ ۲۰۰۴، فصل دوم، ریفورمها در عرصه معارف

22- داکتر اسدالله حبیب، دوره امانی ص ۴۴، امان افغان، شماره ۱۷، ص ۳

23- داکتر اسدالله حبیب، دوره امانی ص ۴۴، امان افغان، شماره ۱۷، ص ۳

شاه امان الله وقتاً فوقتاً از امور تدریسی و امتحانات شاگردان خبر میگرفت. حکومت امانی در کار گسترش تعلیم و تربیه، هیچ گوشه دور یا نزدیک کشور را فراموش نکرد. بتاريخ ۱۶ اسد مکتب راستی در جلال آباد تاسیس شد و در ۲۶ حوت سال ۱۳۰۰ ش مکتب ذکاوت در بامیان بازگردید. همچنان که مکتب دانش در چهلستون گشوده شد، مکتب معرفت در تاشقرغان تاسیس گردید. در سال ۱۳۰۰ ش در نیمروز و در میمنه نیز مشعل معارف روشن گردید. دولت امانی برای تشویق اطفال به مکتب برای هر طفل مدرسه رو معاش معین کرد تا بدین وسیله مردم از رفتن فرزندان شان در مدارس ممانعت بعمل نیاورند. اما چون دیده شد که با وجود این مردم بخوشی فرزندان خود را به مکتب نمی فرستند، بنابراین تعلیمات ابتدائی را برای اطفال در قانون اساسی اجباری نمود.²⁴

شاه امان الله خان طرز جدید سواد آموزی را ایجاد و در معرض آزمایش قرار داد که شخص بی سواد در مدت ۱۰ روز اگر در هر روز دوساعت (جمله ۲۰ ساعت) درس میخواند، باسواد میشد و خواندن یاد میگرفت. شاه غازی این شیوه را در سال ۱۹۲۷ ایجاد کرد و خودش در همان سال هر شب به مسجد شاه دوشمشیره میرفت و شاگردان را سواد می آموخت و در پایان از شاگردان امتحان گرفت و معلوم شد که بعد از بیست ساعت درس از روی «اصول صوتی امانی» شخص می تواند کلمات را بخواند. سپس از این اصول برای سواد آموزی عساکر کار گرفتند و نتایج سودمندی حاصل شد.²⁵

در پهلوی تأسیس مکاتب، ایجاد کتابخانه ها، تیاتر و سینما و رادیو، توجه بموسیقی و رشد استعداد های هنری افراد و توسعه نشرات و آزادی مطبوعات نیز از توجه دولت امانی بدور نماند و در حدود ۲۳ جریده و مجله از قبیل: مجله اردو، مجله معارف، جریده امان افغان، جریده ارشادالنسوان (به سرپرستی و مدیریت اسما رئیسه مادر ملکه ثریا) جریده اتحاد مشرقی، جریده طلوع افغان قندهار، جریده بیدار مزار شریف، جریده اتفاق اسلام هرات، جریده انتقادی ستاره افغان به مدیریت غبار، و جریده ملی انیس و جریده نسیم سحر و غیره در مرکز و ولایات شروع به فعالیت نمودند که همه دم از استقلال و آزادی و تمامیت ارضی و صیانت از استقلال میزدند و «با امانتداری و دقت تمام کوشش های حکومت را بسود اصلاحات منعکس میساختند و آراء و عقاید مردم را در پهلوی آن می نهادند.»²⁶

غبار مینویسد که: «شاه امان الله خان از آغاز سلطنت خود با روشنفکران افغانی از در صمیمیت و همدردی داخل شد، او تمام محبوسین سیاسی و مشروطه طلب را از زندانهای پدر آزاد ساخت و با سایر روشنفکران در امور دولت شرکت بخشید... پس این فضای باز سیاسی در مملکت سبب شد که حلقه های سیاسی [مخفی در زمان امیرحبیب الله خان] بشکل علنی در آیند و آزادانه بفعالیت های سیاسی خود ادامه بدهند، گرچه هنوز تشکیل احزاب قانونی نبود، ولی این حلقه ها شکل حزب های غیر رسمی گرفتند که مشهور ترین آنها دو حلقه در کابل بود: یکی حلقه بی که خودش را «جوانان افغان» نام داده بود، و مرام تندتر و جنبه دست چپی داشت. اعضای عمده این حلقه عبارت بودند از: عبدالرحمن خان لودین، تاج محمدخان پغمانی، فیض محمدخان باروت سازکابلی، غلام محی الدین خان آرتی، سعد الدین خان و میرزا عبدالرحمن خان و محمد انور بسمل و میرزا نورمحمد خان و عبداللطیف خان، میرزا محمد اسمعیل خان، محمد سعید خان، میرزا جیلانی خان و غیره. نگارنده (غبار) نیز جزو اعضای همین حلقه سیاسی بودم.

حلقه سیاسی دوم که معتدلتر از حلقه اولی بودند و از طرف میر سید قاسم خان رهبری میشد، اینها بودند: عبدالهادی، فقیراحمدخان، سید غلام حیدر خان پاچای کنری. غلام رضا خان. غلام احمد رحمانی، فیض محمد خان ناصری، و میرسید قاسم خان رهبر حلقه که یک بار به اعدام محکوم و تاپای دار برده شد، اما حکم اعدام به حبس دوامدار تبدیل و سالهای دیگری در زندان باقی ماند. سردار عبدالحسین خان عزیز از مجازات نجات یافت و به سفارت و وزارت رسید. و یک عده دیگر. غبار پس از معرفی دو گروه فعال سیاسی که بصورت علنی فعالیت داشتند، میگوید که

²⁴ - کاندیدای اکادمیسین دکتور اسدالله حبیب، دوره امانی، ۱۳۶۸، ص 47

²⁵ - کاندید اکادمیسین دکتور اسدالله حبیب، دوره امانی، ۴۴

²⁶ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج 1، ص ۷۹۳

«با وجود فعالیت های سیاسی روشنفکران افغانی که روح دست چپی از آن آشکارا بود، در زمان دولت امانیه یک نفر از روشنفکران به اعدام و یا حبس سیاسی محکوم نگردید.»²⁷

شاه امان الله برآستی مرد انقلابی و از خودگذری بود. او نه تنها با حصول استقلال سیاسی افغانستان، حیثیت و اعتبار انگلیس ها را درانظار جهانیان خورد و خمیر نمود، بلکه با قطع نمودن معاش مستمری سرداران محمدزانی، خوانین و رؤسای قبایل و روحانیون بزرگ، دشمنی آنها را نیز بجان خرید. مبارزه بافساد و عنعنات ناپسند قرون وسطایی جامعه، ترغیب مردم به پوشیدن لباس اروپایی بجای پیراهن و تنبان و لنگوته، تبدیل روزرخصتی جمعه به پنجشنبه [البته هدفش یکشنبه بود، مثلی که در ترکیه و پاکستان یکشنبه بجای روز جمعه رخصتی است]، دستور انتخاب یک همسر به ماموران دولتی، تحریم انتصاب مامورانی که همسر خارجی داشتند به وزارت خارجه، لغو مریدی و پیری در اردو، گرفتن امتحان ملانی از ملانماها، کشف حجاب زنان و دادن حق بسیار برای شان در برابر مردان و لغو نکاح صغیر با مردان مسن و... و... از جمله اقداماتی بود که هریک میتواند آتش دشمنی را با دولت او دامن بزند و او را از سریر قدرت پائین بکشد.

شاه امان الله درجهه خارج نیز به اقداماتی متوسل شد که برای ثبات کشورش میتواند بسیار خطرناک باشد: مثلاً: تحریک قبایل آنسوی سرحد برای آزادی و دعوت سران شان به کابل، برسمیت شناختن حکومت موقت انقلابیون هندی و پذیرفتن مهاجران هندی در افغانستان، هریک روغنی بود که آتش دشمنی انگلیس با او را شعله ور میساخت. شاه امان الله به امیر بخارا اسلحه و عسکر کمک کرد تا برای آزادی کشورش از تسلط بلشویکها برزمد. شاه از انورپاشا و ابراهیم لقی، رهبران جنبش آزادی بخارا حمایت کرد.

دشمنی با چنین زعیم آزادی دوست و عاشق تعلیم و تحصیل فرزندان وطن برای تحول و ترقی کاملاً بی انصافی است و من بحال داکتر کاکر تأسف میکنم که چطور وجدانش به او اجازه میدهد تا برضد یک چنین شاه میهن پرست، قلم براند؟ من واقعاً تا این حد داکتر کاکر را انسان انگلیس مشرب و ضد استقلال و دشمن شاه امان الله تصور نمیگردم. سالها قبل ملنگ جان شاعر امی و بیسواد اما آزادی دوست و استقلال طلب افغان در باره استقلال چنین سروده بود:

مردی ژوندی نه دی دچا چی استقلال نه وی

خه په هغه سر چی بی مغزو کی آزاد خیال نه وی

(کسی که استقلال ندارد، زندگی ندارد - چکنیم سری را که در آن فکر آزادی نباشد)

کاش داکتر کاکر، هم مثل ملنگ جان شاعر ملی زبان پشتو، احساس آزادی و وطن دوستی میداشت تا از استقلال و مبارزات استقلال طلبانه شاه امان الله قدر دانی میکرد. کمترین خدمت شاه امان الله برای مردم افغانستان، تحصیل استقلال سیاسی کشور است. اما چرا داکتر کاکر چنین خدمتی را ارج نمیکند و استرداد استقلال را یک دست آورد مهم سیاسی حکومت امانی و نتیجه تلاش مشروطه خواهان دوم میدانند و آنرا تا سطح رفع یک محدودیت سیاسی پائین می آورد؟ دلیل این کار او برخلاف نظر عمومی مردم آزادی دوست افغانستان، چیست؟ جز اینکه گفته شود، چون او 14 سال سر در آخور انگلیس داشته است اکنون میخواهد با این گونه سخنان و موضع گیریهای خاینانه و ضد مفاخر ملی، دل ولینعمت خود انگلیس را خوشحال کند، نه دل مردم افغان را.

شاه امان الله کی بود و چه میخواست؟

شاه امان الله خان غازی، فرزند دوم امیر حبیب الله خان، مردی روشنفکر، صاحب نظر و متواضع و انسانی صمیمی و مردم دوست و به استقلال و اعتلای کشور سخت دل بسته و عاشق بود. رفتار و پیش آمد او با مردم و روشنفکران و تحول طلبان حتی قبل از رسیدن به پادشاهی، زیانزد مردم و او را محبوب القلوب همه ساخته بود. همین کرکتر و سجایای عالی اوست که عناصر آگاه و چیز فهم کشور و بخصوص اشراف زادگان نخبه ولایات کشور که

به عنوان «غلام بچه گان» در دربار پدرش حضور داشتند و از روش امیر منزجر و خواهان تحولات سیاسی و فراهم آمدن فضای باز سیاسی بودند ، بدور شاهزاده امان الله که با آنها علائق دوستانه و رفیقانه داشت ، حلقه زدند و او را به رهبری جمعیتی که بعدها بنام «جوانان افغان» یا «مشروطه خواهان دوم» یاد شدند، برداشتند.

بدون شک هرگاه او بعد از اعلان پادشاهی خود برای استرداد استقلال برضد انگلیس، قیام نمیکرد و مانند پدرش از دستورات انگلیس در امور مملکت داری پیروی میکرد، شاید تا زنده میبود (یعنی تا ۱۹۶۰ که سال فوت اوست)



پادشاه افغانستان باقی میماند و تا وقتی که انگلیس نمی خواست ، هیچکس دیگری برای جانشینی او قد علم نمی کرد. اما او که عاشق میهن و آزادی و سربلندی و وطنش بود، این پادشاهی و تاج و تخت را در قدم آزادی و استقلال کشورش گذاشت و در اولین هفته تاجپوشی خود و در اولین نطقش خطاب به مامورین و شهریان شرافتمند کابل ، درمسجد بزرگ عیدگاه ، دم از استقلال عام و تام افغانستان زد و سلطنت خود را مشروط به کسب استقلال کامل کشور اعلان نمود و گفت:

« اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانیه را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام.»²⁸

سپس از مردم آزاده افغان، طلب کرد تا او را در تحقق این آرمان بزرگ ملی یاری رسانند. اعلیحضرت امان الله خان خطاب به عساکر و مامورین و شهریان کابل در حالی که دریشی سفر بری بتن داشت، گفت :

شاه امان الله هنگام اعلام استقلال و حاکمیت ملی در 1919

« ملت عزیز من ! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم ! » « من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود ننشانم ! » « ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من ! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن ، بیایید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم ! »²⁹

مردم مسلمان و استقلال طلب افغان نیز به این ندای جان بخشای پادشاه جوان خویش ، لبیک گفتند و با دادن سر و جان خود در راه کسب آزادی، آماده پیکار با بزرگترین قدرت استعماری آن زمان یعنی انگلیس گردیدند. شاه امان الله که دید انگلیس ها پاسخ نامه او را مبتنی بر به رسمیت شناختن افغانستان به عنوان یک کشور آزاد و مستقل و دارای حقوق مساوی با سایر کشورهای مستقل نداده اند، طی نطقی در دربار کابل به تاریخ ۱۳ اپریل ۱۹۱۹ در حالی که سفیر انگلیس در آن محفل حاضر بود گفت :

« من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان نمودم . بعد از این کشورما، مانند سایر دول و قدرتهای جهان ، آزاد است و به هیچ نیروی ، به اندازه یک سر موی اجازه داده نمی شود که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله نماید و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید، گردنش را با این شمشیر خواهم زد.» و سپس رو بجانب سفیر انگلیس نموده پرسید: « آنچه گفتم فهمیدی ! » سفیر انگلیس با احترام و تعظیم جواب داد: « بلی فهمیدم.»³⁰

²⁸ - حاکمیت قانون در افغانستان ، چاپ ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) به اهتمام حبیب الله رفیع، ص 8

²⁹ - حاکمیت قانون در افغانستان، ص 8

³⁰ - دبلیو ادملک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، ترجمه علی محمد زهما ، چاپ پشاور ، ص ۱۳۵

سپس شاه جوانبخت، جهاد با انگلیس را بخاطر بدست آوردن استقلال کامل سیاسی روی دست گرفت. سرانجام در تحت رهبری و زعامت وطن پرستانه اعلیحضرت شاه امان الله غازی، استقلال سیاسی افغانستان حاصل شد و افغانستان دوباره حیثیت و آبروی از دست رفته خود را باز یافت و در صف ملل آزاد جهان قرار گرفت (۲۸ اسد ۱۲۹۸ ش مطابق ۱۸ اگست ۱۹۱۹ م). اینکه در این نبرد نابرابر، اما عادلانه و برحق چقدر افغانهای غیورجانهای شیرین خود را قربانی کرده اند، رقم دقیق آن معلوم نیست، ولی سربازان افغانی در جبهه خیبرشش هزار نفر³¹ تلفات دادند و در سپین بولدک قندهار تا رسیدن سردار عبدالقدوس خان دوکندک عساکر افغانی تا آخرین فرد و آخرین قطره خون خود مردانه رزمیدند تا همگی یاجام شهادت نوشیدند و یا زخمی گردیدند و از حرکت افتادند. در جبهه پکتیا جنگجویان قبایل و زبیری و غیره با دادن دوهزار نفر قربانی دشمن را وادار به متارکه جنگ کردند. روانهای شهدای استقلال شاد و یادشان همیشه گرامی باد!

شاه امان الله از نظر خودی ها و بیگانه ها:

نویسنده آمریکایی، خانم ریه تالی ستوارت، در مورد امان الله خان مینویسد: «امان الله خان یک حکمرانی بود که نه در شرق دیده شده بود و نه در غرب. هیچ پادشاهی بدون بادی گارد و کش و فش (تشریفات خاص امنیتی) جایی نمی رفت. اما برعکس امان الله خان هر جا میرفت و با مردم ملحق میگردید. فامیل وی بر او اعتراض میکردند که (مواظب خودش باشد) امان الله خان میگفت: ملت بادی گاردمن است. امان الله خان دیوانه وار به مردم افغانستان عشق داشت.»³²

محقق افغان فضل غنی مجددی در کتاب خود «افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان» در مورد شاه امان الله خان می گوید: مصری ها امان الله خان را شخص دموکرات و دوستدار ملت معرفی نموده و وی را رمز آزادی و مبارزه علیه استعمار انگلیس برای ملت مصر و شرق میدانستند. مصریها امان الله خان را مثال عالی یک پادشاه شرق در قرن بیستم میدانستند. مصریها در تعریف امان الله خان میخواستند کراهیت خود را نسبت به استعمار انگلیس ابراز کنند. امان الله خان در جلسات لویه جرگه ۱۹۲۴ با نمایندگان ملت بصفت پادشاه بسیار دموکرات عمل کرد و مباحثات او در فضای بسیار صمیمانه با نمایندگان، نمونه سیاست آزاد و بیماند او در شرق بحساب میآید. برخلاف آنهایی که امان الله خان را در اغتشاشات ۱۹۲۸ شخصیت ترسو و ضعیف وانمود و تمام ملامتیها را بردوش او بار کرده اند، گروهی از محققین و ناظرین سیاسی میگویند که امان الله خان مرد شجاعی بود و هرگز ترس را نمی شناخت، زیرا امان الله خان از طرف شب و روز بدون حاضریشان در خیابانهای شهر کابل گردش میکرد و از هر نوع تهدید نسبت به شخص خود خوف نداشت.³³

فرایزر تنلر مورخ و سفیر انگلیس در کابل (که از بدخواهان امان الله خان بود) در باره او مینویسد: «امان الله خان متصف بشجاعت و دوستی وزعامت بود و از اجداد خود پاینده محمدخان تقلید میکرد. امان الله خان شخص وطندوست و طرفدار ترقی افغانستان بود و میخواست افغانستان در بین کشورهای جهان صاحب مقام عالی باشد. امان الله خان خطیب ارجمند و در شنون بین المللی معلومات کافی داشت. نقطه ضعف در شخصیت امان الله خان آن بود که دارای غرور و خود خواهی بود.»³⁴

موریس فوشه، سفیر فرانسه در افغانستان در عهد امانی، در باره امان الله خان می نویسد: «این جوان در مقایسه با عمر خود در امور سیاسی شعور عجیب وحیرت آوری دارد. با شجاعت اهداف مشخص خود را به پیش می برد. هنگامی که من او را ملاقات کردم، لباس جنرالی بتن داشت. جلد سفید، چشمان سیاه و درشت دارد. در چشمان او اقتدار

³¹ - در کشور خداداد افغانستان، (سفرنامه افسر اتریشی، ایمیل ریپبلیکا، ۱۹۱۵-۱۹۲۰) ترجمه رتبیل آهنگ، چاپ ۲۰۱۴ آلمان، ص ۲۳۱

³² - ریه تالی ستوارت، آتش در افغانستان، صص ۷، ۲۵

³³ - فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان، چاپ ۱۹۹۷، امریکا، ص ۳۲۸

³⁴ - فضل غنی مجددی، ص ۳۳۰

وحزم و اعتدال معلوم می درخشید. امان الله خان از اثر ذکاوت سرشار، شهامت و با فهم مسایل سیاسی هرکس را تحت تاثیر خود قرار میداد. امان الله خان این کفایت را دارد که مسایل پیچیده به ارتباط همسایگان (روس و انگلیس) را با اطمینان کامل مطرح کند و نظر و فیصله خود را نسبت به آنها صادر نماید. او صاحب عزم و اراده قوی است. تاهنوز صیقل زمانه را ندیده و کامیابی های زیادی را نصیب شده است. بطور مثال در مدت اندک افغانستان را به تمام جهان معرفی کرده است. کلمات نمیتواند بزرگی و عظمت شخصیت او را بیان کند»³⁵

... پرستیژ امان الله خان چه در افغانستان و چه در هند - جایی که جنبش پان اسلامیتی عجیبی در پیروی از «خلافت» به راه افتاده بود- به اوج شگوفائی می رسد.³⁶ در سال ۱۹۲۰ برای مسلمانان هند، افغانستان قلب اسلام به حساب میآمد و امان الله خان را پادشاه خود می دانستند.³⁷

نتیجه:

با در نظر داشت این همه خدمات و محبوبیت و عشق به میهن و مردم آن، چگونه یک مورخ با وجدان میتواند آن شخصیت و طنپرست و عاشق میهن را که جز سربلندی و سرفرازی ملتش آرزوی دیگر نداشت، تخریب نماید؟ شاه امان الله واقعا میخواست این کشور و این ملت را از خواب سنگین قرون وسطانی بیدار کند و به جلو هدایت نماید. تخریبات چنین شاهی منور و مترقی و معومدار به خواست دشمنان تاریخ این وطن بخصوص انگلیس و سپس پاکستان صورت گرفته و میگیرد و یا هم از روی دشمنی قبیلوی که در افراد تنگ نظر و سبک مغز سراغ شده میتواند صورت می گیرد.

داکتر کاکر کسی است که تا کنون در زیرچتر نام های پشتون و داکتر تاریخ و استاد پوهنتون ، بطور مرموزی این وظیفه را به پیش برده است و در سالهای اخیر که از کشور خارج شده است، این نیت پلید و شوم خود را در لابلای نوشته های مختلف خود بروز داده است که خوشبختانه توسط یک شخصیت با وجدان دیگر پشتون از خانواده نامدار غازی میرزمان خان کنری، چهره اصلی اش افشا شد و ما به ماهیت اصلی این داکتر جعلکار پی بردیم. داکتر کاکر باید بداند که نادرشاه و برادرانش در مدت 43 سلطنت خود، مطابق پالیسی انگلیس تلاش کردند تا نام و نشان شاه امان الله غازی را از صفحات تاریخ محو و نابود کنند، ولی با وجود سوختاندن تمام کتب درسی عهد اماتی که در آنها نام و عکس آن غازی مرد وجود داشت، یکجا با قصر زرنگار که در آن اعلامیه برسمیت شناختن استقلال افغانستان قرانت شده بود در آتش سوختند، اما نتوانستند که نام آن شاه میهن پرست را از ذهن و قلب مردم افغانستان پاک کنند. پس تو با مغز بیمار تو توان محو کردن نام و نشان شاه امان الله را نداری ، زیرا نام امان الله با نام استقلال کشور عجین شده است و تا استقلال پا برجا باشد، نام او نیز پابر جا خواهد بود. و هیچکسی نمیتواند ذره بی از محبوبیت آن شخصیت ملی را از قلب و ذهن مردم حق شناس افغان کم کند.

میر غلام محمد غبار با نوشتن کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»، علامه حبیبی با نوشتن کتاب «جنبش مشروطیت در افغانستان»، فیض محمدکاتب با نوشتن کتاب «تذکره انقلاب»، داکتر زمانی با نوشتن کتاب «بازنگری دوره اماتی و توطئه های انگلیس بر ضد حکومت اماتی» و آقای پیکار پامیر با نوشتن کتاب «ظهور و سقوط اعلیحضرت امان الله خان»، داکتر حشمت با نگاشتن کتاب «از جنبش مشروطه تا دولت مشروطه»، و کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی با نوشتن کتابهای: 1- «علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ»، 2- «دفاع از شاه امان الله و استقلال ، وجبیه ملی ماست»، 3- «دفاع از ارزشهای ملی ، وظیفه عناصر ملی است»، 4- «حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟» و داکتر سید عبدالله کاظم با نگاشتن مقالات محققانه منجمله:

1- «استرداد استقلال کامل افغانستان افسانه نیست!»،

2 «نگاهی به علل و انگیزه های سقوط دوره اماتی»،

³⁵ تیمورشاه یوسفزی، ملی تاریخ، سابت بینوا

³⁶ اولیویه روی، افغانستان اسلام و نوگرانی سیاسی ص ۱۰۰

³⁷ ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان ، ص ۳۲

- 3- «به مناسبت تجلیل از یکصدوبیست چهارمین سالگرد تولد اعلیحضرت امان الله شاه غازی» ،
- 4- « قصر دارالامان - یادگار بزرگ عصر تجددگرایی در کشور» ،
- 5- « شاه امان الله غازی و تشکیل اولین حزب سیاسی رسمی در افغانستان - به مناسبت نود و ششمین سالگرد استرداد استقلال کشور» ،
- 6- «تجلیل از سالگرد استقلال کشور یک وجیبه ملی- بمناسبت 94 مین سالگرد استقلال» ،
- 7- «یک بیانیه مهم تاریخی: سخنرانی پرمحتوای شاه امان الله در کراچی» ،
- 8- «منار علم و جهل» نماد مبارزه علیه بنیادگرایی»
- 9- کتاب «زنان افغان در زیر فشار عنقه و تجدد» و دیگر مقالات ارزشمند خویش نام و نشان و کارنامه های آن شاه ترقیخواه را دوباره احیاء کرده و به نسل های امروز و آینده و بالنده کشور سپرده اند، که هیچکسی قدرت نابودی آنها را ندارد.
- برای حسن ختام مقاله، این عبارت موجز اما پر واقعیت داکتر زمانی را نقل میکنم که در بخش ششم مقاله خویش نوشته است: « یاهو سرانی ها، ناسزا گونی ها، تحریف فاکت های تاریخی، حملات شخصی و هتک حرمت ناقدین و خانواده هایشان، نشان داد که آقای کاکر از موضوعات مطرح شده در رابطه با جعلکاری هایش گریز نموده و یکبار دیگر با تلاش مذبوحانه اش و جعلکاری های بیشتر کوشید حقایق تاریخی کشور عزیزمان را تحریف کند. مگر میتوان از یک تاریخ نویس اجرتی، مکار، جعلکار، فریبکار، سیه کار، و شیادی که حتی اهانت، بیحرمتی و تحقیر خون هزاران شهید راه آزادی و استقلال کشور را عار نمیداند، و از حقیقت روشن تهاجم استعمار انگلیس به منطقه و شبه قاره هند و افغانستان منکر است، میتوان انتظار دیگری داشت؟»
- در آخر باید گفت: دکترای تاریخ ننگت باد پوهاند کاکر! تو مایه ننگ افغانیت و پشتونولی استی، ترا ملت آزادی دوست افغانستان هرگز نخواهد بخشید. تو با این طرز دید نوکرمنشانه و استعمارطلبانه، این ننگ را به نام یک تاریخ دان پشتون با زیر پا نمودن وجدانت خریدی و خود را بد نام تاریخ ساختی! روی تو جعلکارتاریخ سیاه باد که تیغ تهمت و افتراء بروی غازی مرد نامدار شاه امان الله کشیدی، و شخصیتی را که تاج پرافتخار تاریخ استقلال خواهی افغانهاست، کسی که باشهامت و غرور افغانی برای حصول استقلال کشور شمشیر از نیام کشیده بود، و در کمترین زمان شاهد استقلال را به ملت آزادی دوست خود ارمغان داد، و ملت حق شناس ما از آن تاریخ تا امروز که 97 سال از آن میگذرد، هرساله از استرداد استقلال و محصل آن قدرشناسی میکنند، مگر تو بعد از بازگشت از انگلستان در خلوت خود، خون گریه میکردی که چرا مردم تا این حد، از آن شاه و استقلال کشور قدر دانی میکنند و هر دو را گرامی میدارند؟!

پایان 2016 /6 /24

